

# لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و  
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین  
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و  
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

نسبت به فرمایش محقق خراسانی در تثلیث و این که در بعض موارد باید از ملاقی اجتناب  
کنیم دون الملاقا، دو صورت بیان فرمودند که یک صورت آن جایی بود که خارج از محل  
ابتلاء هست ثم داخل در محل ابتلاء می‌شود و یک صورت این بود که ابتداءً شخص علم  
پیدا می‌کند به این که یا این چیزی که در واقع ملاقی است ولی الان اطلاع از ملاقی  
بودنش ندارد یا این که ما می‌گفتیم مثلاً ثوب؛ یا ثوب من متنجس است یا آن إناء کبیر  
متنجس است و بعد برایش علم حاصل می‌شود که یا إناء صغیر و یا إناء کبیر متنجس  
هست و ملاقات هم در همان زمان علم به ملاقات هم پیدا می‌کند که یکی از این دوتا  
متنجس است و این ثوب من هم با إناء صغیر ملاقات کرده. خب این جا را آقای آخوند  
فرمودند که از ملاقی باید اجتناب بکنیم اما از ملاقا لازم نیست اجتناب بکنیم. اما از ملاقی  
باید اجتناب بکنیم به خاطر آن علم اجمالی اولی که پدیدار شد و گفت یا آن متنجس است  
یا ثوب متنجس است یا إناء کبیر. خب در این جا اگر ما بگوییم علم اجمالی علت تامه‌ای  
برای تنجیز است که خیلی خب پس علم اجمالی داریم و منجز شده و تکلیف اگر روی  
ملاقی باشد یعنی روی این ثوب باشد منجز شده به همان علم اجمالی. اگر هم بگوییم  
علم علت تامه نیست و مانع از جریان اصول است فقط نقشش این است که خب باز  
اصول مرخصه در ثوب و در إناء کبیر جاری نمی‌شوند به خاطر این که اگر در هردو بخواهد  
جاری بشود با توجه به این علم ترخیص در معصیت قطعیه لازم می‌آید، در احدهما دون  
آخر ترجیح بلا مرجح قهراً پس ادله‌ی ترخیص قابل تطبیق نیست، بنابراین در ثوب ما  
احتمال وجوب اجتناب می‌دهم مأثنی نداریم، کما این که در آن إناء کبیر هم احتمال  
می‌دهیم مأثن نداریم از هردو آن باید اجتناب بکنیم. الان که برای شما علم پیدا می‌شود  
که یا إناء صغیر یا إناء کبیر، این علم دوم دیگر قابل تنجیز نیست، چرا؟ برای این که یک  
طرفش که آن إناء کبیر باشد قبلاً به علم قبلی اگر تکلیف روی آن بشود تنجیز پیدا کرده.  
پس دیگر اصل ندارد او، اصلش ساقط شده یا تنجیز پیدا کرده، تکلیف پیدا کرده؛ می‌ماند  
ملاقا که إناء صغیر باشد این دارای اصل بلامعارض است پس از ملاقا اجتناب لازم نیست  
ولی از ملاقی که آن ثوب باشد ما باید اجتناب بکنیم، این فرمایش آقای آخوند. خب  
فرمایشات آقای خوئی در این باب این‌ها ذکر شد؛ محقق تبریزی قدس سره شیخنا  
الاستاد این جا یک تعلیقه‌ای دارند و از همین تعلیقه‌شان استفاده می‌کنند صورت رابعه  
برای این مسأله که تثلیث نیست تربیع است. و فرمایش ایشان این است که تارةً ما در  
این مسأله، در این فرض این جور هست که اول علم پیدا کردیم که یا ثوب ما متنجس  
است یا آن إناء کبیر به خاطر این که اجمالاً علم پیدا کردیم یک نجاستی یا به ثوب ما خورده  
یا به إناء کبیر، ثم علم اجمالی پیدا می‌کنیم به این که این ثوب ما با إناء صغیر هم، با إناء  
صغیر ملاقات دارد و إناء صغیر و إناء کبیر به یک نجاست آخری علم پیدا می‌کنیم متنجس

هم شده است. پس این جا پای دوتا عامل نجاست در کار هست. یک عامل نجاست این که او باعث شده یا ثوب منتجس بشود یا او، که نجاست ثوب در آن علم اول ناشی از نجاست إناء صغیر نیست؛ إناء صغیر هم نبود آن علم هم نبود ما علم داریم یا ثوب نجس شده یا آن نجس شده به این که مثلاً یک قطره‌ی بولی یا خورده به لباس ما یا به إناء کبیر. بعد علم پیدا می‌کنیم که اتفاقاً ثوب ما ملاقات با إناء صغیر دارد و حالا یک قطره‌ی دم که یک نجاست آخری است، این قطره‌ی دم یا خورده به إناء صغیر یا به إناء کبیر. در این جا در این صورت فرمایش آقای آخوند تمام است. برای خاطر این که به علم اول این ثوب طرف علم اجمالی بوده یک نجاستی و آن تنجیز آورده بنابراین ما از این ثوب باید اجتناب بکنیم به خاطر این مبنا و آن علم اول هم با علم دوم منحل که نمی‌شود که سر جایش هست چون یک نجاست دیگری است اگر باشد. پس از ملاقی حتماً باید اجتناب بکنیم و اما از ملاقا این جا لازم نیست اجتناب بکنیم، چون این ملاقا می‌گوییم به یک نجاست آخری که یا آن خورده به نجاست آخری یا إناء صغیر نجس شده یا إناء کبیر، خب این إناء کبیر در زمان قبل طرف آن علم اجمالی بود، الان این علم اجمالی جدید که می‌خواهد پیدا می‌شود درست است ملاقات را هم ما می‌فهمیم ملاقات را اما این جا اصل ما در إناء صغیر جاری می‌شود معارضی ندارد، چون معارضش جریان اصل در طرف إناء کبیر است که إناء کبیر فرض این است که اصول در او قبلاً به واسطه‌ی این که طرف علم اجمالی آخری بوده ساقط شده و دیگر او ندارد. بنابراین از إناء صغیر ما لازم نیست اجتناب بکنیم چون اصل بلامعارض دارد و حرف آقای آخوند این جا درست است. و اما اگر این جور شد که به نجاست آخر ما علم پیدا نمی‌کنیم یعنی این که یک نجاستی حتماً صرف نظر از إناء صغیر و نجاست إناء صغیر یک نجاست دیگری یا ثوب ما را نجس کرده یا إناء کبیر، این جور نیست. بلکه در رتبه‌ی اول در زمان قبل این جور بوده که ما علم اجمالی پیدا کردیم یا ثوب ما منتجس است یا إناء کبیر، اما بعد علم به ملاقات برای مان حاصل شد که این ثوب ما با إناء صغیر ملاقات کرده و اگر این نجاستی داشته باشد از ناحیه‌ی ملاقات هست نه چیز دیگر. در این جا ایشان می‌فرمایند که ما از ثوب، از ملاقی لازم نیست اجتناب بکنیم در این صورت، چرا؟ برای خاطر این که جریان اصل در إناء صغیر مثبت طهارت ثوب است.

س: در صغیر؟

ج: بله

چون در این جا نجاست ثوب فرض این است که در ثانی الحال فهمیدیم این اگر نجس باشد مسبب از نجاست إناء صغیر است، اگر یک اصلی آمد گفت إناء صغیر پاک است پس بنابراین ملاقی‌اش هم پاک است دیگر، چون بنا شد که ثوب نجاستش اگر نجاست داشته باشد ناشی از نجاست إناء صغیر باشد نه از چیز دیگر. خب در این جا اصل جای در إناء صغیر اثبات می‌کند طهارت آن ثوب را، پس نه از إناء صغیر باید اجتناب کند نه از ثوب، بلکه از کی باید اجتناب بکنیم این جا؟ از إناء کبیر باید اجتناب کنیم فعلاً صورۃ الرابعه، از سه صورتی که آقای آخوند درست کرد یکی این بود که ما از ملاقا باید اجتناب بکنیم یعنی از همان إناء صغیر دون الملاقی، صورت دوم این بود که هم از ملاقی هم از ملاقا باید اجتناب بکنیم، صورت سوم این بود که از ملاقی اجتناب کنیم دون الملاقا، حالا ما الان یک صورت رابعه هم پیدا کردیم که نه از ملاقی نه از ملاقا بل عن طرف الملاقا باید اجتناب بکنیم، پس این می‌شود صورت چهارم. حالا عبارت‌شان را بخوانیم تا بعد ببینیم می‌توانیم این فرمایش ایشان را تصدیق کنیم؟ «اقول: ما ذکر فی الأولى من الصورتین» که اولی من الصورتین آن صورتی است که خارج از محل ابتلاء نبوده، دوتا صورت بوده یکی‌اش

خارج از محل ابتلاء، یکی‌اش ... «إنما يصح فيما إذا علم أولاً بوقوع النجاسة إما في الملاقى بالكسر أو الطرف الآخر» یا در ثوب یا طرف آخر که إناء کبیر باشد «ثم حصل العلم بالملاقاة و أن نجساً آخر كان واقعاً في الملاقى بالفتح أو الطرف الآخر» این‌جا درست است فرمایش آقای آخوند «و أما» که این‌که این‌جا می‌فرماید درست است اگر حرف آقای سرور رحمة الله علیه را بپذیریم خب این صورت می‌گوید نه، چون از باب ملاقات نیست، این از باب یک نجاست آخری است. درست است این هم یک نامی دارد به‌نام ملاقی به‌لحاظ این‌که با إناء صغیر ملاقات کرده، اما این ملاقاتِ دخلی ندارد در علم اجمالی ما و بخواهیم من حیث أنه ملاقی حکمش را بیان بکنیم. می‌دانیم ای یا آن نجس است، پس نباید شما این صورت را هم بپذیرید از آقای آخوند که به عنوان ملاقی بخواهید بپذیرید که شما دارید تصدیق می‌کنید. خب «و اما إذا علم فعلاً أن منشأ نجاسة الملاقى بالكسر على تقديرها» که واقعاً نجس باشد متنجس شده باشد «هى الملاقاة السابقة» اگر این‌طور شد «لكانت أصالة الطهارة في الملاقى بالفتح مثبتة لطهارة الملاقى فعلاً و على ذلك فاللازم الاجتناب عن الطرف الآخر فقط فيكون هذا فرضاً رابعاً زائداً على الفروض الثلاثة» توضیح این فرمایش هم شاید هم همین است که خب اول این علم اجمالی را پیدا کرد که یا ثوبش متنجس است یا إناء کبیر، بعد علم پیدا کرد به ملاقات ثوبش با إناء صغیر و این‌که اگر این ثوب نجس باشد منشأ آن إناء صغیر است نه چیز آخر. خب این‌جا لازمه‌ی این چی هست؟ لازمه‌ی این این است که وقتی علم پیدا کرد منشأ این است پس آن چیزی که منشأ علم اجمالی اول شده بود که یا ثوب من نجس است یا إناء کبیر، متعین می‌شود که حتماً إناء کبیر به آن متنجس شده. او دیگر نمی‌تواند منشأ این باشد که، این الان علم پیدا کرده منشأ لا منشأ له الا ملاقات، ملاقات با این. پس بنابراین اگر نجاستی باشد آن علم اول که یا ثوب نجس است یا آن نجس است این متعین می‌شود در طرف ملاقا در آن إناء کبیر. وقتی در آن شد پس حالا این‌جا چی می‌شود؟ این‌جا می‌گوید یا ثوب من نجس است یا او، خب اصل در آن جاری، الان آن نجاست مال آن هست دیگر، پس ملاقا این‌جا طرف علم اجمالی نیست بلکه احتمال نجاست در آن هست و این‌که اگر آن نجس باشد خب پیراهن من هم که به آن خورده پس پیراهن من هم نجس است، متنجس شده. پس بنابراین اصل در إناء صغیر جاری می‌شود وقتی از طرف او جاری شد قهراً ثوب من هم پاک است، چون اثر آن هست. پس در نظر شریف ایشان چی شد؟ در نظر شریف ایشان در این صورت إناء صغیر طرف علم اجمالی دیگر نیست کأنّ، شبهه‌ی بدویه است که لعلّ نجس باشد، مثل این‌که یک چیزی اصلاً از اول شک، لباس ما می‌خورد به یک طرفی و ما شک می‌کنیم این طرف پاک است یا نجس است، که اگر نجس باشد خب لباس ما هم متنجس شده، اگر پاک باشد طوری نیست، تو این‌جا چکار می‌کنی؟ استصحاب و مثلاً طهارت آن طرف می‌کنی یا قاعده‌ی طهارت در آن جاری می‌کنی می‌گوییم لباس‌مان هم پاک است. این‌جا به این برمی‌گردد که إناء صغیر الان اصل در آن جاری می‌شود پس می‌گوییم لباس‌مان هم پاک است، چون لباس ما فرض این است که فی ثانی الحال در علم، در آن حال بعدی فهمیدیم اگر نجس شده باشد از ناحیه‌ی این است چیز دیگر نبود. پس آن‌که اول علم پیدا کردیم که یا لباس من است یا او، دیگر لباس نمی‌شود طرفش باشد، لباس طرف آن نجاست نیست، لباس طرف نجاست إناء صغیر است نه آن نجاست، آن نجاست پس طرفش کی هست؟ قهراً طرفش همان إناء کبیر هست؛ پس ما از إناء کبیر باید اجتناب کنیم که طرف الملاقا هست ولی از إناء صغیر اجتناب لازم نیست، از ثوب هم اجتناب لازم نیست، شد صورت چهارم. پس این‌جوری ببینید پس این‌جوری است که ما یک علم اول برای‌مان پیدا می‌شود که یا ثوب نجس است یا إناء کبیر نجس است، یعنی این‌جا به حضرت عباس قسم می‌خوریم که یک

عامل نجاستی آمده، یک عامل نجاستی آمده و یا إناء کبیر را نجس کرده یا ثوب ما را نجس کرده، این علم را داشتیم، بعد فهمیدیم که ثوب ما با إناء صغیر ملاقات کرده و اگر این نجس شده باشد از ناحیه‌ی آن است نه چیز دیگری. خب در این جا قهراً چی می‌شود؟ می‌فهمیم آن عامل اول فقط إناء کبیر را نجس کرده ....

س: ... چی می‌فرمایید؟ از این می‌فهمیم که قطعاً عامل اول إناء کبیر را نجس کرده ...

ج: نجس کرده ...

س: این را ما نمی‌فهمیم ...

ج: چرا؟

س: ما با اصل که می‌آید ....

ج: خوب دقت بفرمایید ...

س: .... در إناء صغیر اثبات می‌کند با اصلی که بلا معارض چون قبلاً اصل در ناحیه‌ی إناء کبیر جاری شده، ساقط شده إناء صغیر در حین المعارضه ...

ج: خوب دقت بفرمایید یک نکته را بگویم تا این، ببینید علم داشتیم که یا إناء نجس است یا لباس من، این علم را داشتیم ...

س: این علم را داشتیم یعنی چی؟ یعنی نسبت به هر طرف احتمال نجاست می‌دهیم ...

ج: بله خوب دقت کنید ولی می‌دانیم عامل نجاستی ...

س: نیست ...

ج: آمد، عامل نجاستی وجود داشته است، این عامل نجاست منتهای نمی‌دانیم خورد به لباس ما، به ثوب خورده یا به إناء کبیر خورده، این جا حرف ملاقات اصلاً در کار نیست، این است که آن عامل، آن قطره، می‌دانیم قطره‌ای آمد، الان در این زمان نمی‌دانیم خورده به إناء کبیر یا مستقیماً خورده به ثوب ما ...

س: ... لزوماً این نیست ...

ج: حالا صبر کنید این تصویر ایشان این است، یا خورده به چی؟ به ثوب ما، این علم را ما داشتیم ...

س: .....

ج: حالا عامل، عامل دیگر، نه عامل است دیگر ....

س: تغیر به نجاست ...

ج: بله اما عامل، آن عاملی که آمد این جوری بود، پس یا اجتناب آمد روی لباس من یا اجتناب رفت روی آن، ای درست. الان علم به ملاقات ثوب‌مان با إناء صغیر پیدا می‌کنیم و یک علم برای ما پیدا می‌شود به این که عامل نجاست ثوب ما، لیس الای این ملاقات است

و علم پیدا نمی‌کنیم آن عامل قبلی درست نبوده، آن سرچایش است. حالا ...

س: چی؟ یک بار دیگر بفرمایید، علم پیدا ...

ج: علم پیدا نمی‌کنیم به این که قبلاً اشتباه کردیم عامل نجاستی نبوده ...

س: یعنی می‌فهمیم که یا اصالتاً روی إناء صغیر رفته یا إناء کبیر رفته، من اشتباه فکر می‌کردم مستقیم رفته روی ثوب، آن هم من اشتباه فکر کردم که ...

ج: نه این جور نه، این جور نه ...

س: ... این است دیگر فرض، فرض این است که عامل اصلی تجس علم اجمالی یک قطره، آقا این جا درش بسته بوده یک قطره هم فقط نجاست آمده توی این خانه، یا پاشیده توی صغیر یا پاشیده به کبیر، ما از این جا چه طور علم به تعین پیدا می‌کنیم توی آن حال؛ قبل از اجرای اصل در ناحیه سبب و در ناحیه ملاقا؟ بله بفرمایید در ملاقا وقتی احتمال وجود نجاست بلامعارض مؤمن پیدا کرد و می‌دانیم سببی برای تنجس ثوب نیست الا الملاقات پس احتمال تنجس که، که احتمال بلا مؤمن باعث تنجس در ثوب می‌شد آن احتمال به واسطه این که فقط ملاقات عاملش هست و ملاقات با چیز پاک هم پاک است آن احتمال هم می‌رود کنار؛ پس احتمال تکلیفی در این نیست. این هم که نیست پس می‌ماند متعیناً در او، احتمال تکلیف در او و او بلامؤمن و احتمال تکلیف بلامؤمن منجس است. ولی این که بفرمایید از این در می‌آید علم به تعین وقوع نجاست در او؛ ما این را نمی‌فهمیم.

ج: خب شما اگر این جور نگویند چه جور می‌گویید از آن باید اجتناب کرد؟

س: عرض کردم به این که ما یک ثوب داشتیم و این علم اجمالی پیدا کردیم. علم اجمالی ... تعارض، تعارضاً تساقطاً

ج: به چی؟

س: تعارضاً تساقطاً به این که إما این است إما آن است؛ دوتای آن که نمی‌شود، احدهما هم که نمی‌شود و پس متنجس است

ج: خب

س: حالا، بعدش که می‌آیم احتمال تکلیف در این بلامؤمن و احتمال تکلیف؛ این یعنی ثوب؟ این یعنی یک إناء کبیر. بلامؤمن منجس شد پس احتمال بلامؤمن منجز است است دیگه، بعد که می‌فهمیم ثوب اگر نجس شده به واسطه ملاقات با این شیء اصلی... نجس است و این هم به خاطر این که قبلاً طرف معارضه‌اش اصلش ساقط شده این اصل بلا، اصل بلامعارض است و در ناحیه إناء صغیر اصل جاری شد، وقتی جاری شد و ایشان هم می‌گویند ملاقی پاک پاک است پس احتمال وجود نجاست در این مرتفع می‌شود. این احتمال دیگر از بین می‌رود. پس احتمال بلامؤمن که باعث تنجس و تنجز باشد دیگه وجود ندارد پس هر دوتا پاک هستند فقط احتمال بلامؤمن در این است

ج: بله، خب اگر این را بخواهید بگویید اشکال دارد. این که قابل تصدیق نیست

س: چرا؟

ج: برای خاطر این که شما یک اصل بلامعارض در ملاقا، در إناء صغیر می‌خواهید جاری کنید، خب در إناء صغیر؛ بعد که فهمیدید که آن نجاست یا در کبیر افتاده یا در صغیر افتاده، خب چرا إناء صغیر اصل بلامعارض دارد؟

س: چون قبلاً داشته معارض... شده

ج: تا جریان ...، نه، فرض این است که اگر این جور است، ببینید؛ اگر این جور است که قبلاً اصل در إناء کبیر و اصل در إناء صغیر آن جا جاری شد آن زمان و تعارض کرده تساقط کرده،

س: بله، الساقط هم لایعود

ج: خب حالا که فهمیدید، پس این إناء صغیره اصل ندارد. حالا که فهمیدید نه اگر نجاست إناء صغیر باشد (ببخشید) اگر نجاست ثوب نجس شده باشد این از ناحیه کیست؟

س: إناء صغیر

ج: از ناحیه إناء صغیر است. خب از ناحیه إناء صغیر؛ شما می‌خواهید اصل در إناء صغیر جاری کنید، همین الان که می‌خواهید اصل در إناء صغیر جاری بکنید؛ همین الان! این معارضه می‌کند با کی؟

ج: إناء کبیر

ج: با إناء کبیر

س: إناء کبیر الساقط لایعود؛ با این مبنا بیایید جلو، نیاید مبنای انحلالی را بکشید وسط بگویید این جا دوباره شکّ جدید است. آن مبناء اشکال‌هایش، این که اشکال به همه این‌ها هست. این حرف را ایشان قبول ندارد. از باب الساقط لایعود می‌گوید این جا تنجز پیدا کرد، الساقط هم لایعود، طبق مبنای آقای آخوند دارد جلو می‌رود دیگه، آقای آخوند اگر این الساقط لایعود را نگوید؛ مبنای انحلال شما را قبول بکند باز هم این جا در این حین این جا دوتا اصل جاری می‌شوند تساقط می‌کنند؛ ملاقی، از ملاقا هم باید اجتناب کرد. چرا ایشان می‌گوید از ملاقا نباید اجتناب کرد؟ چون می‌گوید الساقط لایعود. غیر از این است مگر؟ می‌گوید چون الساقط لایعود انحلالی نمی‌بینیم، چیزی که ساقط شد دیگه رفته؛ نیست پس این می‌ماند و احتمال تکلیف بلامعارض احتمال در طرف آخر، پس اصل جاری می‌شود عین شکّ بدوی می‌ماند. این جوری می‌خواهد ایشان ظاهراً بگوید. می‌گوید خب؛ حالا که احتمال تکلیف در ثوب هم چیزی نیست الا احتمالی که در ناحیه ملاقا هست و این احتمال مأّمّن دارد پس ملاقی طاهر هم طاهر است. پس احتمال نجاست از بین رفت، یک احتمال بلامأّمّن می‌ماند؛ آن هم طرف ملاقا است. بیان ایشان ظاهراً این است تکوّن فرمایش‌شان

ج: خب ما این جوری که بیان می‌کنیم می‌خواهیم به این تصدیق کنیم درست بودن را

س: درست بودن را ما تصدیق نمی‌کنیم هزارتا اشکال دیگر هم داریم روی این حرف، یعنی این حرف‌ها اشکال دارد. اصلاً اصالةً چه کسی گفته عرف این جوری می‌بیند که همین

که هر کسی اول علم به آن پیدا کرد همین که علم ولو که بعداً می‌فهمند آقا، این قطره‌ای که آمده نخورده توی ثوب و این، خورده توی این دوتا، این‌جا نه دیگه، عرف می‌گوید که این‌جا دیگه شروط تنجز پیدا کرده آن اولی است این دومی است، المنتجز هم لایتنجز، پس طرفش قبلاً تنجز ...، این‌جوری اصلاً نمی‌بیند. این‌جا عرض کردم مثل یک فیلم سینمایی می‌ماند. آخر آن کارگردان می‌آید پرده را می‌زند کنار می‌گوید آقا جان! از اول تو اشتباه فهمیدی، اما این نجس بوده اما این، از الان باید شروع کنی، یا سه طرف که عرض بنده بیشتر این است. اگر در یک آن متنجس و ملاقات صورت گرفته باشد مثل آن انگشتره این‌جا سه طرفی می‌شود. از سه‌تا باید چیز کنیم، چون تخلخل شکگی نمی‌شود در این‌جا، همان وقت ما یک شک سه طرفه داریم. یا انگشتر و این نجس است یا این نجس است، از هر سه‌تا باید ...، اگر نه، باز برمی‌گردد به مبنا المنتجز، توی مبنا المنتجز هم ما وقتی که منشأ نجاست یکی باشد حرف آقای خوئی را قبول نداریم. حرف آقای خوئی که می‌گوید المنتجز لایتنجز الثانیاً؛ توی آن وقتی است که دوتا منشأ شک باشد. وقتی یک منشأ شک است این را همه انحلال پیدا می‌کند آن را، این‌جور نیست که انضمام علمی به یک علم دیگری باشد و این قبلاً به یک تکلیف دیگری اثبات شده، تکلیف دومی لغو است، این‌جوری نیست. این‌جا منشأ شک یکی است. همه علوم منحل می‌شود ... خط اول بنشینیم... یا ملاقا نجس است یا طرف ملاقا نجس است. این دوتا تعارضاً تساقطاً، ملاقی می‌ماند بلامعارضی

ج: حالا این دعواییش که گذشت حالا آن‌ها ...، بله، خب حالا اگر این‌جور باشد که عرض می‌کنیم، این‌جا قبول است که ما از طرف ملاقا باید اجتناب بکنیم و از ملاقی لازم نیست اجتناب بکنیم و از طرف و از ملاقا، و این صورت مندرج می‌شود در آن‌جایی که از ملقی و ملاقا؛ یعنی صورت رابعه می‌شود دیگه، صورت چهارم می‌شود که از طرف ملاقا باید اجتناب بکنیم، از این دوتا لازم نیست اجتناب بکنیم. البته علی کلامی که این تعبیری که ایشان فرمودند که اصل در إناء صغیر و آن ملاقا اثرش این است که ملاقی هم یعنی ثوب یعنی پاک باشد این همان اشکال مرحوم امام را دارد این تعبیر که اثر طهارت آن طهارت این نیست بلکه در این مورد چون ما نداریم که الملاقی لطاهر طاهر که، اثرش این باشد؛ بلکه این‌جا خودش اصل در آن جاری است. اصل طهارت در آن جاری است. یا استصحاب طهارت دارد یا قاعده طهارت دارد. نه این‌که چون آن‌جا جاری می‌شود اثرش این است که این هم پاک باشد. ولی خب از این دوتا لازم نیست، از ملاقی لازم نیست اجتناب بکنیم. از ملاقا هم لازم نیست اجتناب ...، طرف الملاقا باید اجتناب بکنیم. اما اگر این‌جور نباشد؛ یعنی در ثانی الحال برای‌مان این علم پیدا می‌شود که اشتباه می‌کردیم که یک نجسی یا خورده به ثوب ما یا خورده به ملاقا، بلکه در ثانی الحال برای‌مان معلوم شد که آن نجاست یا خورده به إناء صغیر یا إناء کبیر و نجاست ثوب اگر نجس باشد در اثر ملاقات با آن است نه چیز دیگری، این‌جور، این صورت را ایشان می‌خواهد بفرماید. اگر این صورت را بخواهد بفرماید ما این صورت رابعه را در این‌جا تصدیق نمی‌کنیم. چرا؟ برای خاطر این‌که می‌گوییم الان که شما علم دارید که یا آن نجس آخری نبوده و این نجس یا خورده به إناء صغیر یا به إناء کبیر؛ خیلی خب، تا حالا که توجه به این نداشتید، به إناء صغیر توجه نداشتید اصل در إناء کبیر و ثوب توی ذهن‌تان این بوده که تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند. اما از این به بعد اطلاق قاعده طهارت یا استصحاب طهارت که به اطلاق هر زمانی را می‌گرفته الان آن با قاعده طهارت در إناء صغیر معارضه می‌کند و تساقط می‌کنند و معنا ندارد که بگویید به واسطه آن ما می‌گوییم إناء ثوب اشکال ندارد و پاک است. بلکه لقائل من يقول در این صورت بگوید فی ثانی الحال یک علم اجمالی سه

طرفه برای من پیدا می‌شود فی ثانی الحال، قبلاً می‌گفتم یا این یا آن؛ الان می‌گویم نه، این جور نیست. یا او یا یکی از این دوتا، یا این دوتا، و این زمان؛ اصل در همه‌اش تعارض می‌کند تساقط می‌کند.

س: این اشکال به آقای آخوند هم هست دیگه، اشکال به آقای آخوند هم هست. آقای آخوند هم چون که علم اجمالی را از بابت تنجز ذاتی علم هیچ منجز نمی‌داند. از باب چه می‌گوید علم اجمالی ثانی ...

ج: آقای آخوند نه، آقای آخوند ظاهراً علت تامه فائل است.

س: اگر علت تامه فائل باشد بله

ج: بله، ایشان علت تامه‌ای است مثل آقای، یعنی آقاضیاء مثل آقای آخوند است که ...،

خب این تتمه‌ای بود که مال شیخنا الاستاد قدس سره بود. این بحث

س: ببخشید؛ احتمال دوم را خود مرحوم آقای تبریزی رد می‌کنند که منظور ما این نیست

ج: بله؟

س: خود مرحوم آقای تبریزی توی متن این احتمال دوم را رد می‌کنند که منظور ما این نیست که علم اجمالی سه طرفه بشود و این را ما نمی‌توانیم قیاس

ج: نه، آن مثال است دیگه، می‌گویند این‌جا را با آن‌جا قیاس نکن. ما این‌جا داریم این را عرض می‌کنیم که یک کسی ممکن است بگوید این‌جوری می‌شود. یعنی شما ابتداءً توی ذهن‌تان این بوده که یا ثوب نجس شده یا إناء کبیر، بعد می‌فهمید که ملاقات حاصل شده بین ثوب شما و إناء صغیر و می‌دانید اگر ثوب نجس باشد این نجاست به چیه؟

س: به ملاقات است

ج: به ملاقات با صغیر است. پس بنابراین قهراً این‌جا چون پای نجاست دیگری در کار نیست پس بنابراین در این حال برای شما علم اجمالی پیدا می‌شود که یا پس کبیر نجس بوده یا صغیر و چون ملاقات هم الان در همان حین؛ در همان حینی که علم به ملاقات پیدا کردی؛ فهمیدید نجاست این هم اگر باشد از ناحیه این است. معیت دارد این صورت، چون معیت دارد زمان علم شما به ملاقات و زمان این‌که می‌دانید که اگر نجاستی از این داشته باشد، از ناحیه اوست پس بنابراین چه می‌شود؟ علم سه طرفه پیدا می‌شود که یا پس إناء کبیر نجس بوده و من قبلاً اشتباه می‌کردم می‌گفتم یا إناء کبیر یا ثوب نه، یا بالاصاله إناء کبیر نجس بوده یا إناء صغیر که در همین الان هم می‌دانم همین الان دیگه علم من این‌جوری پا می‌گیرد که یا إناء کبیر یا إناء صغیر و این ثوب من در این حال برای من پیدا می‌شود. بله، صورت رابعه قابل تصویر به این شکل بود. به این شکل قابل تصویر گفتیم هست که اشکال ما دیگر به آن وارد نیست و آن این است که به دوتا نجاست باشد؛ علم پیدا کردیم یا إناء کبیر متنجس است یا ثوب من متنجس است به یک نجاستی، بعداً که یعنی یک منشأیی می‌دانم حادث شد که آن منشأ حتماً خورد یا به إناء کبیر یا به ثوب من، چنین علمی برای من پیدا شد. بعد فی ثانی الحال فهمیدم ثوب من اتفاقاً با إناء صغیر ملاقات کرده و اگر نجاستی باشد از این ناحیه است برای ثوب من، خب در این‌جا قهراً



لازمه این علم ثانی که اگر نجاستی برای ثوب من باشد از ناحیه این ملاقات است لازمه قهری‌اش چیه؟ برای این که پس آن عامل قبلی فقط آن إناء کبیر را نجس کرده نه ثوب من را، آن عامل نه ثوب من را، پس ثوب من اگر نجس باشد از ناحیه این است. خب این جا قهراً از إناء کبیر باید من اجتناب بکنم به خاطر آن نجاستی که دارد. إناء صغیر را اصل در آن جاری می‌کنم. إناء صغیر اصلش معارضه نمی‌کند با او چون او مقطوع النجاسه شد. اصل اصلاً ندارد. پس بنابراین این می‌شود اصل در إناء صغیر جاری می‌شود. لازمه او به قول ایشان این است که در لباس هم پاک باشد یا اگر این لازمه‌اش نیست در خود لباس هم استصحاب جاری می‌کنیم یا قاعده طهارت جاری می‌کنیم. پس بنابراین از ملاقی لازم نیست اجتناب کنیم. از ملاقا هم لازم نیست اجتناب بکنیم و فقط از طرف الملاقا باید اجتناب بکنیم. ما می‌گوییم اگر کسی بخواهد صورت رابعه را بگوید تصویر درستش این است. منتها

س: این دیگه، این جا دیگه اصلاً ملاقی ...

ج: منتها همان اشکال آسید سرور هست که اگر بخواهید تحفظ بر ملاقات بکنی این جا درست است احتمال ملاقات می‌دهی با این طرف و احتمال نجاستش به خاطر این است که با این ملاقات کرده

س: پس الان آقا اشکال بالاتر از اشکال ایشان است. توی این فرضی که شما دارید می‌فرمایید که من قطع پیدا می‌کنم که إناء کبیر پس قطعاً آن که آمده؛ وقتی من می‌دانم که اگر ناحیه ثوب اگر نجاستی باشد از ملاقی است؛ از این می‌فهمم که پس آن عامل دیگری که من می‌گویم یا کبیر نجس است یا ثوب نجس است قطعاً توی کبیر افتاده، وقتی توی کبیر افتاده باشد این جا از صور تنجز، از صور این که علم ما متنجز شده باشد که صوری که علم ما تنجیزآور باشد چیه؟ یک طرف مقطوع نباشد. بلکه هر دو در یک سواء باشند. این جا از فرض ملاقی احد اطراف علم اجمالی اصلاً خارج است

ج: نه، حالا و الا خودش...

س: مثل این می‌ماند که آقا، این دستمال نجس بوده، این جا پاک بوده؛ حالا یک عامل نجاستی می‌افتد یا روی یا ...، این را مثال نزدیم اصلاً، دستشویی (گلاب به روی تان محضر همه)، دستشویی یک قطره می‌چکد یا روی دستشویی یا روی سنگی که پاک بوده قبلاً؛ این را که هیچ کسی نمی‌گوید علم اجمالی منجز است که، حالا بحث بکنیم ملاقی‌اش چه حکمی دارد؛ آن هم این جوری بوده، ما وقتی قطع پیدا می‌کنیم که إناء کبیر نجس بوده؛ حالا یک چیزی افتاده، این که مثل آن جا می‌ماند. اصلاً علم اجمالی منجری نبوده در ناحیه ملاقا و طرف ملاقا که بحث از ملاقی‌اش بکنیم. بحث ما که

ج: چرا، اول که بوده

س: بعدش منحل شده

ج: خیلی خب!

س: خب دیگه؛ اصلاً از بحث خارج است این؛ نه این که چون حیث علیّت ندارد اما ملاقی طرف

ج: ببینید؛ اگر بناست بر این که یک صورتی درست کنیم ملاقی، ملاقا، آقای آخوند بخواهد درست کند بالاخره اسم این ملاقی هست، اسم آن هم ملاقا هست، آن هم طرف ملاقا هست

س: ملاقی چی؟

ج: بله؟

س: ملاقی احد یا بعض اطرافش در شبهه ... محصوره‌ای است که شبهه محصوره منجزه

ج: خب اول بوده دیگه، می‌دانم. این‌ها همه انحلال هم که توی این‌ها هست بعضی از صورش، این‌ها بوده بالاخره یک چیزی بوده یا این بوده یا آن بوده، حالا بعد انحلال پیدا می‌کند بکند. اگر می‌خواهید همین نام‌گذاری که به این می‌شود گفت ملاقی، به آن می‌شود گفت ملاقا، به آن می‌شود گفت طرف ملاقا، ولو به این ... و به خاطر بعض حالات و اعتبارات، خب بله این تربیع را می‌شود درستش کرد یا آن تثلیث را، اگر نه، آن‌جور که آسید سرور می‌خواهد چی کند تثلیث هم درست نیست. باید بگویم فقط تشبیه است. این بحث بحمدالله تمام شد.

مورد اول از موارد علم به تکلیف و شک در مکلف به که دوران امر بین متباین بود. اصل تکلیف را می‌دانیم که تکلیفی وجود دارد اما شک می‌کنیم این تکلیف به چی خورده؟ به هذا او بذاک مثلاً و این‌ها متباین هستند، ربطی به هم ندارند. این تمام این بحث‌هایی که حالا حدود یک سال طول کشید راجع به این صورت بود.

و اما الصورة الثانیة؛ این است که علم به تکلیف داریم ولی متعلق این تکلیف را نمی‌دانیم چیست. آن اقل است یا این اکثر است؟ که این خودش البته به دو قسم تقسیم می‌شود. یک اقل و اکثر استقلالی است. مثل این که نمی‌داند ده روز نمازش قضا شده یا پانزده روز، خب پس می‌داند إقض ما فات دارد منتها این إقض ما فات به ده تا خورده یا به پانزده تا؟ ولی این‌ها استقلالی است. این‌جور نیست که امثال آن ده تا که اقل است مرتبط باشد به امثال آن پنج‌تای اضافی، آن پنج‌تا را بیاورد یا نیاورد آن ده روز اگر قضا کند قضا انجام شده، ربطی به هم ندارد. که در حقیقت این‌جا فی الواقع همان متباین هستند؛ به هم ربطی ندارد. منتها اقل و اکثر از نظر ادبی خب آن ده‌تاست حالا می‌شود پانزده‌تا، ولی آن‌جایی که اقل و اکثر ارتباطی است به این معنا که نمی‌دانیم این تکلیف خورده به عملی که دارای ده جزء است یا عملی که بیشتر از ده جزء است، یازده جزء است، دوازده جزء است به جوری که، به جوری که اگر به اکثر خورده باشد آن اقل اگر انجام بشود بدون آن اکثر، آن امثال اصلاً نشده، ارتباط به هم دارند. مثل رکعات نماز ظهر مثلاً؛ اگر رکعت سوم را نیاوری، چهارم را نیاوری آن سه‌تا هم به درد نمی‌خورد. اقل و اکثر ارتباطی است. نمی‌دانیم این ده جزء دارد این یا یازده جزء؟ نماز مثلاً نمی‌دانیم ده جزء دارد بدون قنوت یا با قنوت که قنوت هم جزء آن باشد یا شرط آن باشد که در این‌جا امثال واحد است، عصیان واحد است نه امثال‌ها و عصیان‌ها، اطاعت واحد است، امثال واحد است و عصیان واحد است. آیا این‌جا اگر شک کردیم؛ این‌جا برائت است یا اشتغال است؟ می‌دانیم برائت در جایی است که ما شک در تکلیف داشته باشیم. اشتغال در جایی است که اصل تکلیف محرز است اما نمی‌دانیم در مقام امثال با این امثال می‌شود یا با این امثال می‌شود. این‌جا واقعاً بحث به این برمی‌گردد که این صورت‌ها ملحق به شک در تکلیف است تا برائت جاری بشود یا ملحق به این است که تکلیف را می‌دانیم، اشتغال به

تکلیف را می‌دانیم، نمی‌دانیم با این امتثال می‌شود یا نمی‌شود تا اشتغال یقینی یقتضی البرائة الیقینیه باشد که درواقع بحث صغروی است. یعنی ما داریم توی آن دوتا کبرا شک نداریم، هر جا شک در اصل تکلیف باشد می‌دانیم برائت است. هر جا اصل تکلیف مسلّم باشد ولی نمی‌دانیم این امتثال شده یا امتثال نشده، این جا اشتغال است. در این دوتا کبراها بحثی نداریم. پس بحث در این قسم دوم؛ مورد ثانی بحث صغروی که آیا این جاها ملحق می‌شود به شک در تکلیف و ما برائت جاری کنیم از آن زائل... زائد... و در مقام امتثال بتوانیم بسنده کنیم بر همان اقل؟ یا این که نه، این جاها اشتغال یقینی را که می‌دانیم و با اقل نمی‌دانیم امتثال شده یا نه، باید اکثر را بیاوریم. و البته این نکته هم دیگه که حالا جای آن هست اضافه کنیم که نخواهیم تکرار کنیم بعداً؛ این است که قهراً در این اقل و اکثر باید این جور باشد که نمی‌دانیم این تکلیف، این فقط همین اقل؛ اجزاء و شرائطش هست یا اکثر که اکثر اگر باشد مضر است به حالش؛ اقل نیست. مانع نیست، لزومی ندارد بیاوری‌اش، مثل قنوت؛ اگر باشد مانع نیست. اما اگر نه، احتمال می‌دهیم این اقل است یا چیزی که اگر ...، مثلاً سه رکعت است این نماز یا چهار رکعت است؟ که اگر باشد چهار رکعت بخوانید آن خراب می‌شود، مانع است، زائد باعث بطلان می‌شود. آن اگر آن جوری شد می‌شود همان متباین که ما نمی‌دانیم این ده جزء است یا این یازده جزء است که این یازدهمی اگر آمد احتمال می‌دهیم بقیه را هم خراب می‌کند. این جا می‌شود متباین. پس بنابراین در اقل و اکثر ارتباطی این جور است که ما یقین به تکلیف داریم. نمی‌دانیم تکلیف خورده به اقل یا اکثر که آن اکثر مسلّم مانع نیست. قاطع نیست، مانع نیست. بیاوریم مضر نیست، حتماً مضر نیست. اما حالا نمی‌دانیم وجوب هم دارد بیاوریم و بدون آن امتثال شده یا نشده؟ این را نمی‌دانیم. پس بنابراین این مورد ثانی است که بحث آن هم خیلی بحث مهمی است و دارای ابعاد استدلالی بسیار گسترده است که ان شاءالله از جلسه بعد وارد این بحث می‌شویم.

و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرين.